



## چگونه افتخار کنیم

دیروز رفته بودم به میدان تجریش برای خرید طلا. دنبال چیز خاصی بودم. یک آویز کوچک با طرح "لویی ویتان" که یک دایره طلایی است و طرح یک شبدر چهار پر را از داخل آن خارج کرده اند.

بعد از اینکه همه بازار طلا فروشها را گشتم و به تک تک مغازه ها سر زدم، بالاخره در ویتترین یک مغازه چشمم به آویز مورد نظرم خورد. رفتم تو و از فروشنده خواش کردم که آویز را از داخل ویتترین به من بدهد تا از نزدیک آن را ببینم.

با دقت آویز را بررسی کردم و متوجه شدم که طرح شبدر کاملا در مرکز دایره نیست. یعنی از یک طرف یک میلیمتر و از سه طرف دیگر حدود دو میلیمتر فاصله دارد.

به فروشنده گفتم مدلهای دیگر از همین طرح را به من نشان بدهد. ولی چون من طلای براق می خواستم نه مات و رنگ سفید می خواستم نه زرد، حق انتخاب دیگری نداشتم.

به فروشنده گفتم: "باز هم از این مدل دارید؟" گفت: "چطور مگر؟" گفتم: "آخر این طرح شبدر باید کاملا وسط دایره باشد." فروشنده با تعجب به آویز نگاه کرد و گفت: "شما چقدر دقیق هستید. هیچ کس متوجه این مساله نمی شود." ولی من قبول نکردم و گفتم: "اگر من دقیق هستم یک طلاساز باید خیلی بیشتر از من دقت کند." فروشنده گفت: "ما چند تا دیگر از این آویز داریم ولی چون همه را یک نفر ساخته است همه عین هم هستند و تا به حال کسی ایرادی به این آویز نگرفته است."

پرسیدم که این آویز ساخت کجاست؟ گفت: "ایران. یک طلاساز ایرانی اینها را می سازد و برای ما می آورد و ما هم بین مغازه های این بازار پخش می کنیم." به او گفتم: "از یک هنرمند بعید است که این قدر بی دقت باشد. حال که دارد کار می کند پس چرا کار خوبی ارائه نمی دهد؟ اگر این قدر خلایق ندارد که مدل خاص خودش را بیافریند و این آویزها را از روی مدل اصلی شرکت لویی ویتان کپی می کند، آخر چرا بیشتر دقت نمی کند؟" فروشنده گفت: "خب این کار دست است و سخت است که شبدر را درست وسط دایره قرار بدهند." گفتم: "اگر کار غیر ممکن بود ایتالیایی ها هم نمی توانستند آن را بسازند. آخر طلاسازان ما با طلاسازان ایتالیا چه فرقی دارند؟ آنها دست دارند، ما هم داریم. آنها چشم دارند، ما هم داریم. آخر چرا نباید دقت کنیم؟ نه تنها یکبار بلکه همه این آویزها نامنظم تولید شده اند. برای همین است که ما نمی توانیم طلاهای تولید داخل کشورمان را صادر کنیم. ولی طلاهای ایتالیا به همه جای دنیا صادر می شوند." فروشنده که این بحث به نظرش جالب آمده بود کمی فکر کرد و گفت: "پس چرا تا بحال کسی از این آویز ایراد نگرفته است؟" گفتم: "همین امر باعث می شود که سطح انتظار مردم و به تبع آن سطح استاندارد در

کشور ما پایین بیاید چه از نظر کیفیت و چه زیبایی شناسی. چون همه این کالا را خریداری می کنند نباید از عیوب آن چشم پوشی کرد. تا کی بگوییم: خب این کالا ایرانی هست دیگر. برای همین هم ارزان هست. از ایرادش هم باید چشم پوشی کرد."

"این کار نه تنها یک فرهنگ غلط را مرسوم می کند بلکه ارزش ایران و ایرانی هم برای ما کم می شود. برای نمونه اگر من به کار شما ایراد بگیرم و شما هم گوش شنوایی برای صحبت‌های من داشته باشید، باید این مساله را به طلاساز هم تذکر بدهید و از خرید کالای معیوب خودداری کنید. پس او هم سعی می کند ایراد کارش را برطرف کند. کماینکه این مساله راه حل دارد و یک مقدار دقت بیشتر به طلا زیبایی بیشتری میدهد. با این روش ما سلسله وار هر یک وظیفه خود را به خوبی انجام داده ایم و به هم کمک کرده ایم تا سطح استاندارد جدیدی برای این کالا تعریف شود. و همه ما از سود این اتفاق بهره خواهیم برد."

"راضی شدن به حداقل ها جلوی پیشرفت بشر و فرهنگها را می گیرد و ما را دنبال روی کسانی می کند که تمدن آنها هزاران سال از تمدن ایران زمین عقب تر بوده است. ولی توانسته اند با پشتکار و تلاش و دقت خود را در صدر جهان قرار بدهند."

"همین طور که من به عنوان یک مصرف کننده ایرانی وظیفه دارم که از بین کالاهای مشابه، کالای ایرانی را انتخاب کنم تا به گسترش سطح تولیدات هم میهنانم کمکی کرده باشم. شما هم به عنوان تولید کننده وظیفه دارید که سطح کیفی محصولات خود را نه تنها در حد محصولات مشابه خارجی بلکه بالاتر نگه دارید. و ما بدین وسیله می توانیم با سربلندی به ایران و محصولات آن افتخار کنیم."

در اینجا بود که لبخند گرمی بر لبان فروشنده نقش بست و همچنان تا وقتی که من خداحافظی کردم و از مغازه خارج شدم، به فکر فرو رفته بود.

سحر عشقی ثانی

پاییز 1388

www.sahar-eshghi.com